

واکاوی حکم خیار مجلس در مورد شخص حقوقی و کارگزار او^۱

سیدمرتضی خاتمی سبزواری^۲، سیدجواد خاتمی سبزواری^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۷/۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۲/۵)

چکیده

امروزه زندگی اجتماعی انسان‌ها بدون تعامل با اشخاص حقوقی، امکان‌پذیر نیست و همین امر لزوم تحقیق نسبت به این مهم را دوچندان می‌نماید. موضوعاتی نظیر ماهیت شخص حقوقی، مالکیت وی و... در آثار فقها و حقوقدانان قابل مشاهده است؛ اما مباحثی همچون بحث خیار، کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ بلکه در مورد حق خیار مجلس هیچ مقاله یا تحقیقی یافت نشد؛ لذا در این تحقیق ثبوت خیار مجلس برای کارگزار (نماینده) شخص حقوقی و همچنین خود شخص حقوقی در دو جهت مورد بررسی قرار گرفته است: جهت اول، شمولیت ادله نسبت به شخص حقوقی و جهت دوم بحث از مانع بودن تفرق نسبت به حق خیار داشتن شخص حقوقی. بررسی این مساله نیازمند تحقیقی جامع بوده و روشن است که نیل به این مقصود، در سایه توصیف و تحلیل گزاره‌های فقهی - اصولی با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای میسر است. در نهایت با بررسی ادله، ثابت می‌شود، مواردی که شخص حقوقی، معامله‌ای را انجام می‌دهد، دارای خیار مجلس بوده و مغیبی بودن به افتراق در خیار مجلس هم نمی‌تواند مانع از تشکیل این حق شود.

کلید واژه‌ها: شخص حقوقی، کارگزار شخص حقوقی، خیار مجلس.

۱. این مقاله برگرفته از درس خارج فقه معاصر استاد آیت‌الله مهدی شب زنده‌دار می‌باشد و با حمایت

دفتر فقه معاصر حوزه‌های علمیه تهیه و تدوین شده است.

۲. سطح ۴ فقه و اصول و استاد حوزه علمیه قم. (نویسنده مسئول)؛ Email: s.khatami@hsu.ac.ir

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق دانشگاه حکیم سبزواری؛

Email: khatami455@gmail.com

مقدمه

امروزه شخص حقوقی محور بسیاری از تعاملات اجتماعی قرار گرفته است، به گونه‌ای که بدون آن زندگی اجتماعی مختل می‌شود. از این رو، ضرورت بحث از چنین موضوعی، بیش از گذشته احساس می‌شود. در این بین مباحث متعدّد و پردامنه‌ای از سوی حقوقدانان و فقها مطرح شده است؛ هرچند بیشتر این مباحث حول موضوعاتی نظیر ماهیت شخص حقوقی، یا مالکیت وی یا... مطرح شده است. یکی از موضوعاتی که در فقه و حقوق ذیل مبحث احکام شخص حقوقی قرار می‌گیرد و تاکنون مقاله‌ای نسبت به آن نگاشته نشده است، بحث از حق خیار شخص حقوقی است.

معروف است که شخص حقیقی هنگامی که چیزی خریداری کرده و یا اقدام به فروش می‌کند، به حسب ظروف و شروط خاصی، خیاراتی مثل خیار مجلس، خیار حیوان، خیار شرط، خیار تخلف شرط، خیار رؤیت، خیار تأخیر، خیار غبن و خیار عیب برای او ثابت می‌شود. بلکه بعضی از این خیارها برای او در غیر بیع نیز ثابت می‌شود.

پیشینه

در بحث از ادله و کاربردهای خیار مجلس مقالات و تحقیقاتی، نوشته شده است که برخی از آنها نیز ناظر به معاملات جدید مانند بورس یا معاملات الکترونیک است؛ لکن نسبت به موضوع خاص این مقاله، یعنی خیار مجلس برای شخص حقوقی مقاله و تحقیقی یافت نشد و لذا نوشته حاضر در نوع خود از اولین تحقیقات در این مساله محسوب می‌شود. در هر صورت در تحقیق حاضر به دنبال آن هستیم که آیا خیار مجلس در جایی که شخص حقوقی به مباشرت کارگزار و ممثّل^۱ خود خرید و فروش یا عقد دیگری انجام می‌دهد، ثابت هستند یا نه؟

در خیار مجلس ابتدا ثبوت آن برای نماینده شخص حقوقی و سپس ثبوت آن برای خود شخص حقوقی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در هر دو جهت اولاً: بحث می‌شود که در ادله این خیار، مقتضی برای شمول ادله نسبت به شخص حقوقی وجود دارد یا نه؟ و ثانیاً: بحث می‌شود که غایت بودن تفرق که در فرد حقیقی مانع از ادامه خیار مجلس خواهد بود، در محل بحث هم مانع برای این خیار هست یا نه؟

۱. با توجه به اینکه شخص اعتباری فاقد شعور و ادراک است، برای تحقق اهداف و انجام تصرفات خود، نیازمند اشخاص حقیقی است. از آن شخص حقیقی که با عنوان شخص اعتباری به فعالیت و تصرف می‌پردازد، با تعبیر «ممثّل» کارگزار یاد می‌شود.

مفهوم‌شناسی

بدون شک حقوق و تکالیف در شرایع الهی و قوانین بشری برای آحاد انسان‌ها ثابت بوده و است. در علم حقوق از هر یک از افراد انسان به جهت داشتن دو ویژگی حق و تکلیف، به عنوان شخص حقیقی یا طبیعی یاد می‌شود. ولی اقتضات زندگی بشری ایجاب نمود که برای اشیای مادی دیگری نیز حق و تکلیف در نظر گرفته شود. به عنوان مثال برای اماکن عبادی نیز مانند انسان اموالی قرار داده شود و احیانا این اموال توسط اداره‌کنندگان آن معابد به حسب نیاز، مورد مبادله قرار گرفته و به نام معبد چیزی خرید یا فروخته شده و در نتیجه معبد متعهد به تحویل جنس فروخته شده و مستحق مطالبه جنس خریداری شده دانسته شود، که بدین‌سان معبد دارای حق و تکلیف می‌گردد. به مرور تحولات زندگی اجتماعی و نیازهای روز افزون آن اقتضا نمود که در جامعه، غیر از انسان و موجودات مادی دیگر، نهادهائی مانند جمعیت‌های خیریه، شرکت‌ها، موسسات مالی و... هم دارای حقوق و تکالیف شوند. از این‌گونه نهادها در علم حقوق به عنوان «شخص حقوقی» یا «شخص معنوی» یا «شخص حکمی» و یا «شخص اعتباری» یاد می‌شود.

از آنجا که این مقاله در مقام بررسی تفصیلی ماهیت‌شناسی و مفهوم‌شناسی شخص حقوقی نیست، صرفا به تعریف مختار اشاره و در ادامه به بررسی تفصیلی موضوع تحقیق پرداخته می‌شود.

اگر بخواهیم شخص حقوقی را به گونه‌ای تعریف کنیم که شامل مصادیق متنوع آن شود، صحیح است که چنین تعریف شود: «وجودی است اعتباری که صلاحیت دارد حق، الزام و التزام به آن تعلق بگیرد؛ خواه از اجتماع مجموعه‌ای از اموال یا اشخاص حقیقی پدید آمده باشد، خواه چنین نباشد».

براساس این تعریف به غیر از انسان که شخص حقیقی است، با چند مورد مواجه خواهیم بود که می‌توانند دارای حق و قابل الزام و التزام باشند:

۱. وجوداتی قانونی و حقوقی مانند جمعیت‌های خیریه و شرکت‌ها که از مجموعه‌ای از اشخاص حقیقی یا مجموعه‌ای از اموال پدید می‌آیند و هویتی غیر از هویت آن اشخاص یا اموال دارند.

۲. برخی اعیان خارجی مانند معابد و برخی حیوانات، اگر برایشان تحمل الزام و التزام در نظر گرفته شود.

۳. عناوین کلی که بر اشخاص حقیقی انطباق پیدا می‌کنند؛ مانند فقراء و مسلمین.
 ۴. جهات عامه که از اجتماع اموال و اشخاص حقیقی پدید نیامده‌اند؛ مانند جهت عزاداری برای سید الشهداء.

در هر صورت چه تعاریف مشهور شامل این موارد بشود یا خیر، آنچه در مباحث آتی برای ما اهمیت دارد، این است که آیا این موارد هم، احکام شخص حقیقی و از جمله اختیار مجلس را در معاملات خود دارند یا نه؟

مبحث اول: ثبوت اختیار مجلس برای کارگزار شخص حقوقی

• الف) شمول ادله اختیار مجلس نسبت به نماینده شخص حقوقی

عمده دلیل در اختیار مجلس، روایات هستند. مانند کلام پیامبر(ص) در صحیح محمد بن مسلم و زراره: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا». (حرعاملی، ج ۱۸، ص ۵) دلالت این روایات بر مواردی که شخص حقوقی به مباشرت نماینده‌اش از شخص حقیقی یا شخص حقوقی دیگر، چیزی را خریداری کرده و یا بفروشد، روشن است؛ زیرا عنوان «بیع» بر نماینده این شخص حقوقی نیز صادق است؛ چه گفته شود نماینده در حکم وکیل است یا ولی یا اینکه عنوان دیگری داشته باشد؛ مانند اینکه کارگزار و نماینده را، عقل و زبان شخص حقوقی تلقی کنیم که خرید و فروش را انجام می‌دهد، در هر صورت او خریدار و فروشنده است، کما اینکه بر وکیل شخص حقیقی که امر بیع و فسخ آن به او واگذار شده یا بر ولی طفل و مجنون نیز صادق است. بنابراین باید گفت با توجه به اطلاق روایات، عنوان «بیع» بر خود مالک یا نماینده او صدق می‌کند و این اختیار برای او وجود دارد.

■ مناقشه

آنچه از ادله‌ی اختیار مجلس فهمیده می‌شود، این است که موضوع آنها، مالک است (یعنی خود شخص حقوقی) نه نماینده آنان؛ این مطلب به چند وجه قابل تبیین است:

■ وجه اول

در اختیار حیوان در برخی روایات تصریح شده که «صاحب حیوان» اختیار دارد و اختیارات دیگر نیز همه به این شرط ارتکازی ثابت هستند و بر این اساس اختیار برای مالک قرار داده می‌شود؛ لذا این اختیار نیز بر وزان آن اختیارات دیگر برای مالک ثابت است.

■ پاسخ

برخی روایات اختیار حیوان، اعم است و غیر مالک را هم شامل می‌شود و در سایر

خيارات، به فرض هم که قبول کنیم همه به این شرط ارتکازی برگردد - با اینکه این مطلب محل بحث است-، وجهی ندارد بگوییم خیار فقط برای مالک قرار داده می‌شود و ممکن است گاهی به جهاتی، مالک خیار را برای وکیل که نماینده‌اش است هم قرار دهد.

■ وجه دوم

اصل خیار فی‌الجمله امری عقلایی است و تأسیسی محض نیست و از آنجا که موضوع آن نزد عقلا مالک است؛ این امر موجب می‌شود در موردی هم که شارع خیار خاصی مثل خیار مجلس یا حیوان، تشریح کرده باشد، عقلا آن را بر وزن خیار عقلایی دانسته و موضوع آن را مالک بدانند.

■ پاسخ

این ادعاء که موضوع خیار نزد عقلا خصوص مالک است، صحیح نیست؛ زیرا چنانچه گذشت گاهی خیار شرط برای وکیل قرار داده می‌شود و نیز در جایی که ولی طفل و متولی مسجد، اقدام به معامله می‌کنند، خیار را برای او هم ثابت می‌دانند.

■ وجه سوم

منصرف از ادله با توجه به اینکه معمولاً خود مالک اقدام به معامله می‌کند، بایعی است که مالک هم باشد نه نماینده وی.

■ پاسخ

صرف متعارف خارجی بودن امری، موجب انصراف نمی‌شود، خصوصاً با توجه به اینکه معاملات نمایندگان نظیر وکلا و اولیا نیز امر نادری نیست، هر چند کمتر از معاملات مالکین است.

■ وجه چهارم

مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند خیار برای مالک ثابت باشد؛ زیرا او است که در اصل از این خیار منتفع می‌گردد؛ لذا حق خیار با او مناسبت دارد.

■ پاسخ

انتفاع مالک از خیار با ثبوت آن برای وکیل، ولی و نماینده او نیز تناسب دارد با توجه به اینکه این اشخاص نیز بر اساس مصالح مالک تصمیم‌گیری می‌نمایند.

■ وجه پنجم

موضوع خیار مجلس و حیوان یکی است، چون در صحیح محمد بن مسلم این دو در سیاق واحد برای متبایعین ثابت شده و چنین آمده است که: «الْمُتَّبَاعَانِ بِالْخِيَارِ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ فِي الْحَيَوَانِ وَفِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ بَيْعٍ حَتَّى يَفْتَرِقَا» (همو، ص ۱۰) یعنی همان

متبایعینی که در معامله حیوان تا سه روز خیار دارند، در غیر آن هم خیار مجلس دارند و از طرفی موضوع خیار حیوان نیز مالک است؛ زیرا امام (ع) در روایات دیگر چون صحیحه دیگر محمد بن مسلم: فرموده‌اند: «صَاحِبُ الْحَيَوَانِ بِالْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»؛ (همو، ص ۵) لذا خیار برای غیر مالک ثابت نمی‌شود.^۱

■ پاسخ

اولاً: صرف اینکه این دو در یک روایت در کنار هم ذکر شده‌اند، دلیل اتحاد موضوع نیست. (خوئی، ج ۶، ص ۶۰)

ثانیاً: در برخی روایات خیار حیوان مانند صحیحه اول محمد بن مسلم، موضوع اعم است و غیر مالک را هم می‌گیرد.

آنچه تا بدین قسمت از مقاله بدست آمده این است که از ناحیه مقتضی برای شمول ادله نسبت به نماینده شخص حقوقی، اشکالی وارد نیست و روایات شامل معاملات نماینده شخص اعتباری هم می‌شوند.

● (ب) عدم مانعیت مغیبه بودن به افتراق برای ثبوت خیار مجلس

روشن است که مانعی از ناحیه‌ی غایت یعنی افتراق وجود ندارد؛ زیرا متفرق شدن که منتهای این خیار است، نسبت به ممثّل و نماینده شخص حقوقی بدون اشکال فرض می‌شود.

مبحث دوم: ثبوت خیار برای شخص حقوقی

آنچه تاکنون گفته شد در مورد ثبوت این خیار برای کارگزار و نماینده شخص حقوقی بود. اما آنچه مهمتر از مبحث قبلی می‌باشد، این پرسش است که خود شخص حقوقی هم دارای خیار مجلس هست یا خیر؟

در پاسخ این سؤال لازم است نسبت به ثبوت مقتضی برای شخص حقوقی و عدم مانعیت تفرق بررسی فقهی لازم صورت گیرد.

● الف) مقتضی شمول خیار مجلس نسبت به شخص حقوقی

در مورد ثبوت مقتضی می‌توان به وجوهی تمسک نمود:

■ وجه اول

عنوان «بیع» در روایات، شخص حقوقی را نیز فرامی‌گیرد؛ زیرا خرید و فروش صادر

۱. این تقریب در عبارات شیخ انصاری در کتاب المکاسب ۵: ۳۱ ذکر شده است البته برای اثبات خیار برای موکل نه نفی آن از وکیل مورد اشاره قرار گرفته و برخی فقها نیز آن را مطرح و به آن به وجهی که در متن آمده پاسخ داده‌اند. نک: مصباح الفقاهة ۶: ۶۰.

شده از نماینده آن، به شخص حقوقی نیز منتسب می‌شود؛ لذا گفته می‌شود دولت محصول کشاورزان را می‌خرد یا نفت خام می‌فروشد یا گفته می‌شود فلان شرکت حقوقی زمین‌های مازاد بر نیازش را فروخته یا مواد اولیه مورد نیازش را خریده، یا در تصرفات دیگر گفته می‌شود بانک به مردم وام می‌دهد، با اینکه تمامی این اقدامات توسط نماینده این اشخاص انجام می‌شود. نظیر این را برخی از فقها در مورد تصرفات وکیل فرموده‌اند که خرید و فروش او به موکل منتسب می‌شود و از این روی خیار مجلس برای او هم ثابت می‌شود. (نک: نائینی، ج ۲، ص ۴؛ خوئی، ج ۶، ص ۷۹)

ممکن است ادعا شود اسناد خرید و فروش به شخص حقوقی، ممکن است از باب توسعه مفهوم باشد؛ یعنی در عرف زمان ما، دایره مفهوم فروشنده و خریدار کم کم توسعه یافته به طوری که بدون تسامح به شخص حقوقی هم اطلاق می‌شود و این موجب نمی‌شود روایات آن زمان هم شامل شخص حقوقی نیز بشود؛ زیرا معیار در استظهار، متفاهم عرفی در عصر صدور است نه بعد آن. ولی این مطلب صحیح نیست؛ زیرا مقتضای اصالة الثبات در مفاهیم الفاظ این است که همین مفهوم امروزی در عصر صدور هم بوده و تغییری در آن رخ نداده است.

مناقشات وجه اول

۱. اگرچه اسناد حقیقی خرید و فروش به اشخاص حقوقی قائم به اشخاص حقیقی مثل دولت که قائم به رئیس دولت و هیئت وزیران است یا جمعیت‌ها و احزاب قائم به اشخاص حقیقی، صحیح است ولی در همه موارد صحیح نمی‌باشد. مثلاً معاملات صادره از متولی مسجد به مسجد مستند نمی‌شود و گفته نمی‌شود مسجد خرید یا فروخت و در مثل شرکت‌های حقوقی هم که شرکت مالک اموال است نه شرکا، اسناد حقیقی خرید و فروش به شرکت محل تأمل است.

در وکیل مفوض نیز چنانچه برخی از فقها فرموده‌اند، حقیقتاً خرید و فروش به موکل نسبت داده نمی‌شود؛ لذا وقتی عامل مضاربه خرید و فروش و تجارت می‌کند، نمی‌گویند صاحب سرمایه خرید یا فروخت یا تجارت کرد (نک: خمینی، ج ۴، ص ۹۰ - ۹۱؛ تبریزی، ج ۴، ص ۴۶)، چنانچه اگر ولی کودک یا دیوانه چیزی را برای آنان بخرد خرید به آنان منتسب نمی‌شود.

۲. اگر چه روایات ناظر به اثبات حق خیار برای متبایعین هستند و این حق در مثل

شخص حقوقی هم که فاقد درک و شعور است، متصور است ولی برای اثبات این حق از تعبیر خیار استفاده شده که از جهت لغوی به معنی اختیار است، (نک: مقری فیومی، ج ۲، ص ۱۸۵) در نتیجه گویا گفته شده است که خریدار و فروشنده قبل از جدا شدن از هم اختیار فسخ و امضای عقد را دارند و روشن است این کار مابشرتاً کار فاعل دارای درک و شعور است. بنابراین روایات منصرف به متبایعینی است که شأنیت و صلاحیت اختیار فسخ و امضا را داشته باشند و شامل شخص حقوقی که فاقد چنین صلاحیتی است نمی‌شود؛ هر چند بر او عنوان بایع و مشتری صادق باشد.

■ پاسخ

متبادر از عنوان خیار در معاملات، همان حق الخیار است که در گرو اراده و شعور نیست؛ هر چند ریشه این کلمه همان اختیار است، لکن آن ریشه اصلی در مفهوم عرفی آن در باب معاملات مأخوذ نیست؛ لذا از این جهت اشکالی در ثبوت آن برای شخص حقوقی نیست، خصوصاً اگر نماینده آن عین شخص حقوقی و وجود ممثّل او به حساب آید که در این صورت گویا خود شخص حقوقی فسخ و امضا را انجام می‌دهد.

■ وجه دوم

مستفاد از ادله‌ی خیار این است که موضوع خیار، مالک است بدون اینکه حیثیت بایع بودن، دخالت در آن داشته باشد. لذا برای موکل و شخص حقوقی در محل بحث نیز ثابت می‌شود.^۱ برای اثبات این مدعی به تقاریری که در مناقشه در ثبوت خیار برای نماینده شخص حقوقی گذشت می‌توان استناد کرد.

مناقشه

اولاً: لازمه این ادعا این است که خیار برای غیر مالک حتی وکیل مفوض او هم ثابت نشود و این امری است که مستدلین به این وجه بدان ملتزم نشده‌اند. (روحانی، ج ۱، ص ۸۰)
ثانیاً: این مدعی که موضوع خیار مالک است، صحیح نیست و تقاریب یاد شده نیز - چنانچه گذشت - تمام نیست.

۱. این وجه در المرتقی (کتاب الخیارات) ۸۰:۱ به عنوان تقریبی برای کلام شیخ انصاری در مورد ثبوت این خیار برای موکل ذکر شده است مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: أنّ الاستفادة من أدلّة سائر الخیارات و خیار الحيوان المقرون بهذا الخیار فی بعض النصوص کون الخیار حقاً لصاحب المال، شرّع إرفاقاً له. کتاب المکاسب ۵: ۳۱.

■ وجه سوم

ملاک ثبوت خیار برای بایع «ارفاق به مالک» است که اقتضا می‌کند، این حق برای مالک هم ثابت باشد. برای اثبات این مدعی دو بیان مطرح شده است:

بیان اول

ارفاق قرینه است که لفظ «بیع» در روایات، در موضوع له و غیر آن استعمال شده یا مجازاً در معنای عامی استعمال شده است که مالک را هم در بر می‌گیرد؛ لذا روایات شامل مالک هم می‌شود.

مناقشه

صرف یک ملاک حدسی، قرینیت عرفیه برای استعمال مذکور را ندارد.

بیان دوم

هر چند روایات به مدلول لفظی شامل مالک نشود ولی ملاک برای خیار داشتن مالک نیز وجود دارد؛ لذا برای او هم اثبات می‌شود. (همو)

مناقشه

دلیلی وجود ندارد که علت ثبوت خیار ارفاق است و نهایتاً یک برداشت ظنی پیدا می‌شود که حکمت خیار این است و حکمت نمی‌تواند معمم و مخصّص باشد. (نک: امام خمینی، ج ۴، ص ۹۲) در واقع در اینجا علت منصوصه‌ای نیست که بتوان بر اساس آن حکم، عمل کرد بلکه علت مستنبطه است و عمل بر اساس آن قیاس باطل است. (نک: خوئی، ج ۶، ص ۵۹)

به بیان دیگر اگر مقصود این است که این ارفاق، تمام ملاک خیار است به گونه‌ای که خیار وجوداً و عدماً دایر مدار آن است، که چنین مطلبی مخدوش است. و اگر مقصود این است که ارفاق بخشی از ملاک باشد که مدعی را اثبات نمی‌کند؛ زیرا احتمال دارد خصوصیت بایع بودن هم دخیل باشد. (روحانی، ج ۱، ص ۸۰)

■ وجه چهارم

شیخ انصاری برای اثبات خیار برای موکل می‌فرماید: «آنّ ثبوته للوکیل لکونه نائباً عنه یستلزم ثبوته للمنوب عنه». (شیخ انصاری، ج ۵، ص ۳۱) این وجه اگر تمام باشد در شخص حقوقی هم کاربرد دارد. برای تبیین این وجه دو بیان وجود دارد:

بیان اول

ثبوت خیار برای وکیل به تبع ثبوت آن برای موکل است؛ یعنی اولاً برای او ثابت شده و

بالتبع برای وکیل هم ثابت شده است؛ بنابراین از ثبوت خیار برای وکیل، خیار موکل هم احراز و اثبات می‌شود. (نک: امام خمینی، ج ۴، ص ۹۲)

مناقشه

اشکال این بیان روشن است؛ زیرا ثبوت خیار برای وکیل به جهت صدق عنوان «بیع» بر او است و آلا چه دلیلی وجود دارد که خیار اولاً برای موکل ثابت شده و به تبع او برای وکیل هم ثابت شود؟ (همان)

بیان دوم

متفاهم از جعل خیار برای وکیل این است که او از باب اینکه قائم مقام موکل است و به جای او اقدام می‌کند، خیار دارد و وقتی خیار به این جهت برای او ثابت شد به طریق اولی، موکل هم خیار دارد یا این امر عرفاً ملازمه با ثبوت برای خود موکل دارد. (روحانی، ج ۱، ص ۸۱؛ امام خمینی، ج ۴، ص ۹۲)

مناقشه

اگر در دلیل، خیار برای وکیل به عنوان وکیل ثابت شده بود، ادعای تلازم عرفی - نه اولویت - صحیح بود ولی این چنین نیست و در ادله، خیار برای وکیل به عنوان بایع ثابت شده است که به حسب فرض بر موکل صادق نیست؛ لذا نمی‌توان از آن، حکم موکل را نیز فهمید. (همو)

در پایان این مرحله بدین نتیجه رسیدیم که عنوان وارد شده در ادله خیار مجلس فی الجمله شامل خود شخص حقوقی نیز می‌شود ولی تعدی به او به وجه دوم وسوم تمام نیست.

• بررسی مانعیت مغیبی بودن به تفرق

بعد از ثبوت مقتضی نسبت به شخص حقوقی، این سوال مطرح می‌شود که آیا مغیبی بودن این خیار به تفرق، مانع ثبوت آن برای شخص حقوقی می‌شود؟ ممکن است به چند وجه این مانعیت تبیین شود. ابتدا به هر یک از این وجوه و مناقشه خاص آن ذکر می‌شود، سپس اشکال مشترک این وجوه در پایان تقریر می‌شود.

■ وجه اول

این وجه برای عدم ثبوت خیار برای دو موکلی که در حال عقد متفرق هستند ذکر شده و حاصل آن این است که تفرق رافع خیاری است که محقق شده باشد. بنابراین

معقول نیست در موردی که رافع (جدایی و تفرق) از ابتدا محقق است، خیار ثابت باشد. (خوئی، ج ۶، ص ۷۹-۸۰) این ادعا هم که اجتماع دو وکیل، وجود تنزیلی دو موکل هستند و لذا اجتماع موکلین محسوب می‌شود، (نک: نائینی، ج ۲، ص ۱۶) صحیح نیست؛ چون اجتماع و تفرق وکیل مثل قیام و قعود او منتسب به موکل نمی‌شود. (نک: تبریزی، ج ۴، ص ۴۷)

بر این اساس دو شخص حقوقی از هم جدا مثل دو مسجد یا دو بانک، خیار مجلس پیدا نمی‌کنند.

مناقشه

اینکه تفرق از مجلس عقد، رافع خیار قرار گرفته است، موجب نمی‌شود عدم اجتماع از ابتدا مانع خیار باشد؛ زیرا ممکن است تفرق از باب رضایت نوعی، رافع قرار گرفته باشد، چنانچه در عبارت: «فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِيَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا». (حر عاملی، ج ۱۸، ص ۶) در صحیحه فضیل به این نکته اشاره شده که در عدم اجتماع از ابتدا این نکته وجود ندارد.

■ وجه دوم

از آنجا که این خیار در روایات، مغیبه به افتراق و مقید به عدم آن قرار داده شده، محال است چنین خیاری در محل کلام ثابت بشود. البته امکان دارد دو شخص حقوقی جدا از هم خیار داشته باشند ولی این خیار، نمی‌تواند خیار مغیبه به افتراق باشد. (خوئی، ج ۶، ص ۷۹-۸۰)

مناقشه

صحیح است که این خیار مغیبه به افتراق است ولی چنانچه گذشت غایت آن مطلق افتراق نیست بلکه افتراق بعد الاجتماع است و مادامی که چنین افتراقی حاصل نشود، هر چند هیچ‌گاه امکان تحقق نداشته باشد، می‌تواند خیار ثابت شود و در مقام بحث نیز همین‌طور است؛ لذا مانعی از ثبوت خیار نیست.

■ وجه سوم

افتراق غایت این خیار است و این غایت یا قید حکم است، یعنی خیار مادامی ثابت است که افتراق نباشد یا قید موضوع است، یعنی برای متبایعینی است که مفترق نیستند؛ در هر صورت این خیار در جایی که حصول جدایی ممکن نباشد، ثابت نمی‌شود؛ چون معقول نیست حکم مقید و مغیبه به غایت ممتنع شود مانند ارتفاع نقیضین بلکه باید غایت ممکن باشد. پس خیار مجلس تنها در مواردی ثابت است که افتراق ممکن

باشد و در موردی که امکان افتراق نیست، مانند جایی که بایع و مشتری یک نفر هستند یا از ابتدا اجتماعی ندارند که افتراق برایشان حاصل شود مانند محل بحث اساساً خیار مجلس محقق نمی‌شود.

البته «حَتَّى» گاهی بر امر ممتنع داخل می‌شود مانند «لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (اعراف، ۴۰) منتهی این برای بیان این نکته است که معلق مانند معلق علیه مستحیل است، ولی حکم شرعی ممکن نیست مقید یا معلق بر محال شود. (نک: غروی، ج ۳۸، ص ۷۱؛ خوئی، ج ۶، ص ۹۴)

اشکالات

اشکال نقضی

لازمه این سخن این است که دو فرد به هم چسبیده که امکان جدایی آنان نباشد، نیز خیار نداشته باشند؛ زیرا افتراق در مورد آنان نیز محقق نمی‌شود. همین‌طور لازم‌هاش این است که در موارد مشابه هم مانند «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۸۹) مغیبی اطلاق نداشته باشد و جایی که امکان حصول علم نباشد را شامل نشود، مثل شبهات حکمی در عصر غیبت که راهی برای تحصیل علم به حکم در آن‌ها نیست.

اشکال حلی

گرچه نمی‌توان حکم را مغیبی به غایت غیر ممکن نمود ولی مغیبی شدن آن به جامع بین ممکن و مستحیل بلا مانع است، مانند آنچه در روایات آمده که «ملاقی نجس، نجس است تا شسته شود» که این غایت در پاره‌ای موارد ممکن نیست، مانند شکر که با شستن از بین می‌رود ولی این امر مانع غایت بودن آن نیست و این حکم در عین حال شامل موارد یاد شده نیز می‌شود و مثل شکر نیز با ملاقات با نجس، نجس می‌شود. (نک: غروی، ج ۳۸، ص ۷۲؛ خوئی، ج ۶، ص ۹۴-۹۵)

پاسخ

اشکال نقضی به مثل دوفرد به هم چسبیده را - علاوه بر اینکه ثبوت خیار برای آنان از مسلمات فقهی نیست و می‌شود در آنان ملتزم به عدم خیار شد، (قطیفی، ج ۱، ص ۲۱۰)

می‌توان این‌گونه پاسخ داد که در مورد آنان ذاتاً افتراق ممکن است ولی عادتاً واقع نمی‌شود؛ لذا ادله او را می‌گیرد و این قیاس نمی‌شود به جایی که اصلاً افتراق تصور نمی‌شود مثل مقام و در مثل «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ...» نیز همین پاسخ می‌آید که امکان ذاتی برای شمول مغیبه کافی است.

و اشکال حلی را برخی این‌گونه پاسخ داده‌اند که احکام شرعی چون به مفاد قضایای حقیقیه تشریح شده‌اند و لُباً به عدد موضوعات متعدد می‌شوند، گرچه به صورت یک قضیه واحد باشند، قهراً برخی مغیبه به غایت ممکن و برخی مغیبه به غایت مستحیل می‌شوند و اشکال بر می‌گردد.

البته، در مثال تنجس به ملاقات ملتزم می‌شویم که در همه موارد ملاقی نجس می‌شود حتی جایی که شستن ممکن نیست ولی این به جهت قرینه خارجی است که به حسب ارتکاز عرفی تنجس به ملاقات حاصل می‌شود، هر چند غایت محقق نشود و آلا همان اشکال آنجا هم وجود دارد. (نک: همو، ۲۱۵-۲۱۶).

مناقشه در پاسخ

پاسخ از اشکال حلی را می‌توان این‌گونه رد کرد که مغیبه بودن حکم به غایت مستحیل از این جهت ممتنع است که کار لغو و بیهوده‌ای است؛ چون با توجه به استحاله تحقق آن، قهراً آن غایت اتفاق نمی‌افتد و غرض مقنن تأمین می‌شود و نیازی به مغیبه کردن نیست و این نکته در جایی که مغیبه به جامع بین ممکن و ممتنع بشود، نمی‌آید؛ چون در آنجا مقنن مجبور است حکم را و لو به لحاظ موارد امکان غایت، مغیبه جعل کند؛ لذا یا باید آن را مغیبه کند و موارد امتناع غایت را از این مغیبه کردن استثنا کند و لو به اینکه قید امکان را در غایت اخذ کند و مثلاً در مقام این طور جعل کند که «البیعان بالخیار حتی یفترقا ان امکن ذلک» یا اینکه افتراق را بدون استثنا و تقیید غایت قرار دهد و این دومی از اولی اخف مؤونناً است لذا محذور لغویت پیش نمی‌آید.

■ وجه چهارم

روایات، خیار را تنها در جایی اثبات می‌کند که متعاقبین بعد از معامله مفترق شوند. در این فرض خیار در زمان قبل از افتراق ثابت است. بنابراین جایی که افتراق هرگز محقق نشود به مانند جایی که باع و مشتری بر یک فرد منطبق شود و در جایی که افتراق

مسبق به عدم افتراق نباشد مانند مقام، خیار محقق نیست.^۱ (نک: یزدی، ج ۲، ص ۶)

اشکالات

اولاً: اشکال نقضی وجه قبل اینجا هم مطرح می‌شود.

ثانیاً: غایت، حکم آن را مقید به زمان قبل از تحقق آن نمی‌نماید؛ لذا اگر گفته شود «زید را اکرام کن تا فاسق شود» معنای آن این نیست که اکرام قبل از فسق واجب است به طوری که اگر فاسق نشود اکرامش مطلوب نباشد بلکه معنایش این است که فسق رافع حکم است، در اینجا هم مستفاد از خطاب این است که افتراق رافع است، نه اینکه حکم در زمان قبل از افتراق است. (همو)

و این ادعا که افتراق وقتی رافع شد در محل بحث مانع حدوث خیار از ابتدا می‌شود، به وجه اول باز می‌گردد که قبلاً بررسی شد. تا به این مرحله آنچه بیان شد نتوانست مانع از ثبوت خیار مجلس برای شخص حقوقی شود؛ در مقابل وجوه یاد شده، اشکال مشترکی مطرح شده که به دو بیان تبیین می‌شود:

■ بیان اول

مقصود از افتراق این نیست که دو نفر از هم جدا شوند و بین پیکر آنان فاصله افتد، بلکه این امر به حسب موارد فرق می‌کند و در پاره‌ای موارد همین که حالتی که در موقع معامله داشتند، بهم بخورد، خیار ساقط می‌شود؛ لذا دو نفری که در دو شهر با هم تلفنی معامله می‌کنند خیار مجلس دارند و وقتی گفتگو را تمام و تلفن را قطع کردند خیارشان ساقط می‌گردد، اینجا هم که دو شخص حقوقی از هم جدا هستند این جدایی مانع خیار آنان نیست و وقتی معامله بین دو نماینده آنان نهایی و آنان از هم جدا شدند، خیار دو شخص نیز ساقط می‌شود.

اشکال

حمل افتراق بر این معنی محل تأمل است و ثبوت خیار برای دو نفری هم که تلفنی

۱. این وجه مستفاد از پاسخی است که سیدیزدی به اشکال در ثبوت خیار برای شخص واحدی که هم با یک و هم مشتری است از ناحیه‌ی مغیبی بودن به افتراق داده است.

معامله می‌کنند، محل اشکال است مگر اینکه الغاء خصوصیت شود.

■ بیان دوم

افتراق قید غالبی است و لذا مانع شمول اخبار نسبت به فرضی که افتراق معنی ندارد، نمی‌شود^۱ و به عبارت دیگر با توجه به غالبی بودن غایت نمی‌توان گفت هر جا افتراق محقق بود، خیار وجود ندارد که به بیان وجه اول یا دوم در محل بحث که دو شخص حقوقی مفترق‌اند، خیار نفی شود و همین‌طور نمی‌توان بر اساس وجه سوم ادعا کرد که این حکم اختصاص به موارد امکان غایت دارد و شامل محل بحث نمی‌شود یا به مقتضای وجه چهارم ادعا کرد که مغیی بودن به این غایت، خیار را مختص به زمان ما قبل تفرق می‌کند در جایی که افتراق بعد از اجتماع خارجاً محقق شود، نه در مثل مقام یا بر طبق وجه پنجم افتراق را مانع انعقاد اطلاق در ناحیه مغیی به حساب آورد.

اشکال اول

غالبی بودن افتراق، خود مبتنی است بر اینکه موکل‌ها و مولی‌علیه‌ها و اشخاص حقوقی و مواردی که بایع و مشتری بر یک شخص منطبق باشند، خیار نداشته باشند و آلا اگر آن‌ها حتی با فرض عدم امکان افتراق، خیار داشته باشند، موارد ثبوت خیار با عدم امکان افتراق نادر نخواهد بود و نمی‌توان ادعا کرد این قید غالبی است. بنابراین با ادعای غلبه نمی‌توان خیار را برای آنان اثبات نمود.

پاسخ

غلبه اگر نسبت به اشخاصی که خیار برای آنان ثابت است ادعا شود، اشکال فوق قابلیت طرح دارد و اما اگر نسبت به موارد بیع در نظر گرفته شود، در غالب موارد بیع افتراق ممکن است؛ زیرا در موارد ذکر شده در اشکال نیز افتراق مباشرین بیع ممکن است؛ لذا می‌توان گفت: غایت قرار گرفتن افتراق به اعتبار غلبه امکان آن در موارد بیع و سقوط خیار کسانی که می‌توانند مفترق شوند به واسطه افتراق آن‌ها است.

۱. چنانچه مرحوم شیخ انصاری در وجه شمول خیار مجلس نسبت به فرضی که بایع و مشتری یک نفر است می‌فرماید: و جعل الغایة التفرق المستلزم للتعدّد مبنی علی الغالب. کتاب المکاسب ۵: ۳۶.

اشکال دوم

اگر در وجه مذکور غالبی بودن، نسبت به غایت ادعا می‌شود لازمه این بیان این است که افتراق رأساً از غایت بودن خارج شود و حتی با مفترق شدن متبایعین هم خیار استمرار داشته باشد و این خلف غایت بودن افتراق است و اگر نسبت به مغیی به این غایت ادعا شود و گفته شود اطلاق «البیعان بالخیار» ناظر به موارد غالب است که در آن موارد افتراق قابل تصور است، در این صورت اگر چه از اخبار انتفای خیار در غیر این موارد فهمیده نمی‌شود ولی در عین حال چون دلیلی بر ثبوت خیار در غیر این موارد وجود ندارد، خیار ثابت نمی‌شود. (نک: اصفهانی، ج ۴، ص ۷۷)

پاسخ

ادعای غالبی بودن نسبت به افتراق به این معنی نیست که آن رأساً غایت نیست بلکه به این معنی است که در موارد غالب که افتراق متصور است، افتراق مسقط خیار قرار گرفته است بدون اینکه خیار را مقید به جایی کند که افتراق متصور است و به عبارت دیگر مقصود این است که خیار در همه موارد دائر مدار افتراق و عدم آن نیست بلکه در غالب موارد که افتراق معقول است، خیار دائر مدار آن است.

چنانچه ورود مغیی به این غایت در موارد غالب، موجب ظهور خطاب در مورد غالب نمی‌شود و اگر هم بشود موجب نمی‌شود که از ظهور اخباری که در آن‌ها افتراق بصورت قید عدمی آمده و شامل مواردی هم که افتراق متصور نیست، می‌شود، رفع ید شود با توجه به اینکه دلیلی نداریم که همه اخبار ناظر به بیان یک مطلب است. (نک: آملی، ج ۱، صص ۱۵۵-۱۵۶)

مناقشه در پاسخ

اگر دلیلی داشتیم که خیار را برای مطلق متبایعین ذکر می‌کرد و مقترن به غایت نبود، در این صورت امکان داشت گفته شود ادله‌ای که افتراق را مسقط قرار می‌دهد ناظر به فروض غالب است و مقید اطلاق آن دلیل نمی‌شود؛ ولی با توجه به اینکه چنین دلیلی وجود ندارد ما دلیلی بر ثبوت خیار در غیر موارد غالب نداریم؛ زیرا چنانچه گذشت ادله‌ای که مشتمل بر غایت است ظهور در اعم ندارد؛ حتی در آن‌هایی که افتراق قید عدمی است، نیز خطاب ظهور در اعم ندارد.

خلاصه اینکه مقتضی برای ثبوت این خیار برای خود شخص حقوقی وجود ندارد؛ اگر هم باشد غایت بودن تفرق مانع از شمول است.

بنابراین اگر برای نماینده آن مانعی از اعمال خیار مانند فوت یا بیهوشی او در مجلس پیش آمد یا از سمت خود عزل شد، قائم مقام او نمی‌تواند خیار را اعمال نماید؛ زیرا دلیلی بر انتقال خیار نماینده به قائم مقام او یا جواز اعمال خیار او وجود ندارد.

نتیجه‌گیری:

اگرچه بحث از خیار مجلس نسبت به شخص حقوقی در فقه سنتی به شکل فعلی مطرح نبوده لکن زمینه‌های این مبحث را در فقه می‌توان یافت و بر آن اساس نتیجه‌گیری لازم را ارائه داد.

در خیار مجلس ابتدا ثبوت آن برای نماینده شخص حقوقی و سپس ثبوت آن برای خود شخص حقوقی مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد در هر دو موضوع از دو جهت باید بحث نمود؛ یک جهت با توجه به ادله خیار مجلس، مقتضی برای شمول ادله آن نسبت به شخص حقوقی پیگیری شد و در مرحله بعد بحث شد که آیا غایت بودن تفرق که در فرد حقیقی مانع از ادامه خیار مجلس بود، در محل بحث هم مانع برای این خیار هست یا نه؟

نسبت به ثبوت خیار برای نماینده شخص حقوقی در جهت اول (مقتضی شمول ادله خیار) چنین نتیجه‌گیری می‌شود که از آنجا که عمده دلیل در خیار مجلس، روایات هستند، با بررسی این روایات مواردی که شخص حقوقی به مباشرت نماینده‌اش از شخص حقیقی یا شخص حقوقی دیگر، چیزی را خریداری کرده و یا بفروشد، را شامل می‌شود؛ زیرا عنوان «بیع» بر نماینده این شخص حقوقی به وضوح صادق است. در جهت دوم بحث نیز یعنی مانعیت مغیبی بودن به افتراق هم مشکلی ایجاد نمی‌کرد؛ زیرا متفرق شدن که منتهای این خیار است، نسبت به نماینده شخص حقوقی هم بدون اشکال فرض می‌شود.

در مبحث دوم یعنی ثبوت خیار برای خود شخص حقوقی هم از دو جهت مسئله مورد بررسی قرار گرفت؛ در جهت اول بحث که همان شمول ادله خیار مجلس نسبت به شخص حقوقی بود به جهات متعددی تمسک شد و در آن میان وجه اول یعنی صدق عنوان «بیع» بدون اشکال بود؛ لذا گفته می‌شود دولت محصول کشاورزان را می‌خرد یا

نفت خام می‌فروشد یا گفته می‌شود فلان شرکت حقوقی زمین‌های مازاد بر نیازش را فروخته یا مواد اولیه مورد نیازش را خریده است. البته به باقی وجوه اشکالاتی مطرح بود اما در مجموع می‌توان از ادله خیار مجلس، صاحب خیار بودن شخص حقوقی را هم نتیجه گرفت.

نسبت به مغیبی بودن به افتراق و جدایی در خیار مجلس هم، وجوه متعددی برای به تصویر کشیدن این مانعیت طرح گردید که در تمام آنها مناقشه شد و در پایان این بحث هم به جهت استحکام کافی، یک اشکال مشترک الورد با دو بیان ایراد گردید. در پایان باید گفت شخص حقوقی همچون عدل خود یعنی شخص حقیقی دارای خیار مجلس خواهد بود و از مزایای این حق شرعی می‌تواند بهره‌مند شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب مکاسب، قم، أنوار الهدی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ق.
۳. انصاری، الشیخ الأنصاری، مرتضی بن محمد أمين، كتاب المكاسب، قم، مجمع الفكر الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ق.
۴. آملی، الجواد الطبری الآملی، عبدالله، كتاب الخيارات، قم، دارالإسراء للنشر، الطبعة الأولى، ۱۳۴۸ق.
۵. تبریزی، جواد بن علی، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، قم، مؤسسة اسماعيلیان، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۶ق.
۶. حرّ العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ق.
۷. خمینی، الموسوی الخمينی، السيد روح الله، كتاب البيع، طهران، مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخمينی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ق.
۸. خوئی، سيدأبوالقاسم، مصباح الفقاهة، مقرر: التوحيدى، محمدعلی، قم، مؤسسه أنصاريان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ق.
۹. روحانی، سيدمحمد، المرتقى إلى الفقه الأرقى - كتاب الخيارات، طهران، مؤسسة الجليل للتحقيقات الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ق.
۱۰. غروی، الشهيد الشيخ الغروي، ميرزا علی، التنقيح في شرح المكاسب، بی جا، إحياء الآثار الإمام الخوئی، ۱۴۱۳ق.
۱۱. قطيفی، نزار آل سنبل، بغية الراغب في مباني المكاسب، قم، مدرسة الإمام باقر العلوم، الطبعة الأولى، ۱۴۳۸ق.
۱۲. مجلسی، محمد بن باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ق.
۱۳. مقرئ فيومي، احمد بن محمد، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، قم، دارالهجرة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ق.
۱۴. نائینی، محمدحسين، منية الطالب في حاشية المكاسب، طهران، المكتبة المحمدية، الطبعة الأولى، ۱۳۷۳ق.
۱۵. يزدي، الطباطبائي يزدي، محمدکاظم، حاشية المكاسب، قم، مؤسسه إسماعيلیان، الطبعة الثانية، ۱۴۲۱ق.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښکې
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی